جلسه 1595

شنبه 08/02/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در اقسام تزاحم بود. رسیدیم به تزاحم ملاکی.

تزاحم ملاکی این بود که فعل واحد هم مورد اجتماع مصلحت باشد و هم مفسده.

در تزاحم ملاکی طبعا به لحاظ حکم فعلی تعارض هست بین دو خطاب. مثلا کسانی که قائل هستند مثل صاحب کفایه به امتناع اجتماع امر و نهی، توضأ بالماء با خطاب لاتغصب در مورد وضوء به ماء مغصوب تعارض می کنند و صاحب کفایه فرموده است که جانب نهی مقدم هست، و لذا حکم فعلی می شود توضّأ بماء مباح. و لکن در عین حال وضوء به ماء مغصوب اگر قصد قربت از مکلف متمشی بشود صحیح است چون واجد ملاک وضوء هست. در شخصی که جاهل است به غصب یا جاهل است به حرمت غصب تمشی قصد قربت مشخص هست.

حتی برخی در فرض علم و عمد هم گفته اند چه اشکالی دارد ما بگوئیم که این مکلف از حیث وضوء قصد قربت دارد ولو از حیث حرمت قصد فعلش مبعّد از مولاست. که مثل امام قده این نظر را اختیار کرده اند. البته امام قده قائل هستند به جواز اجتماع امر و نهی و تعارضی به لحاظ حکم فعلی قائل نیستند در اینجا. اما مثل صاحب کفایه که قائل به امتناع اجتماع امر ونهی هستند با تزاحم ملاکی خواسته اند مشکل را حل بکنند.

بحث در این است که راه احراز ملاک که بگوئیم این وضوء به ماء مغصوب ولو مشمول اطلاق امر به وضوء نیست ولکن چون استیفاء می کند ملاک وضوء را لذا مسقط امر به وضوء هست، این وجهش چیست؟

وجوهی ذکر شده برای احراز ملاک:

وجه اول: تمسک به دلالت التزامیه خطاب توضأ هست. محقق اصفهانی و محقق عراقی فرموده اند که چون دلالت التزامیه تابع دلالت مطابقیه نیست در حجیت، ولذا مدلول مطابقی توضّأ تخصیص خورد به اینکه توضأ بماء مباح. اما مدلول التزامی اش هنوز می گوید که وضوء مطلقا واجد ملاک هست.

اقول: اولا: این فرمایش مبتنی است بر این کبرای اینکه دلالت التزامیه در حجیت تابع دلالت مطابقیه نیست. وما انشاء الله در بحث های آینده عرض خواهیم کرد که این مبنا به هیچ وجه درست نیست، ودلالت التزامیه ذاتا و حجیة تابع دلالت مطابقیه هست.

ثانیا: مصحح عبادت ملاک به معنای مصلحت که نیست. مصلحتی که عائد به عبد هست که مصحح عبادیت و مقربیت الی الله نیست. کسی روزه بگیرد بخاطر اینکه روزه موجب صحت بدن است، اینکه قصد قربت از آن متمشی نمی شود. مصحح عبادت ملاک به معنای محبوبیت است. وقتی برهان عقلی قائم می شود که وضوء به ماء مغصوب وقتی حرام بود نمی تواند مأموربه باشد، همینطور برهان می گوید وقتی وضوء به ماء مغصوب مبغوض مولا بود نمی تواند محبوب مولا باشد. نمی شود یک چیز هم محبوب باشد و هم مبغوض. ولذا همان برهانی که اطلاق خطاب امر را تقیید زد اطلاق دلالت التزامیه آن را بر محبوبیت وضوء تقیید می زند.

کسی که کافی می داند محبوبیت شأنیه را، می گوید وضوء به ماء مغصوب ولو مبغوض فعلی است اما محبوب شأنی است، یعنی لولا کونه غصبا وافی به ملاک هست و محبوب شأنی مولا هست و مصداق وضوء واجب هست. که این طبعا قائل به جواز اجتماع امر ونهی خواهد شد. چون همین بیان در امر هم می آید. که امر به وضوء چرا شامل این فرد از وضوء نشود؟ ترخیص در تطبیق بر این وضوء ترخیص حیثی است، جمع می شود با منع و تحریم فعلی به عنوان اینکه این غصب است.

فرض این است که اگر ما قائل به امتناع اجتماع امر ونهی بشویم مثل صاحب کفایه، طبعا یکی از وجوه وادله امتناع این است که نمی شود شیء واحد هم محبوب باشد و هم مبغوض.

بله در غیر عبادات این بیان قابل طرح است که در واجبات توصلی ملاک به معنای همان مصلحت هست، ودلالت التزامیه خطاب امر بر وجود مصلحت در این فعل محفوظ هست.

ثالثا: ما احتمال می دهیم مخصوصا در عبادات که ملاک ولو ملاک تام قائم باشد به امتثال امر مولا. اگر امر مولا به وضوء تعلق نگرفته بود اصلا این وضوء ما وافی به ملاک تام نبود. بله مصلحت دارد وضوء فرضا، ولکن مصلحت تامه شاید متوقف است بر اینکه عنوان امتثال امر بر او صادق باشد. خلاف ظاهر امر نیست که با صرف نظر از امر من ملاک تام دارد این فعل، همچنین چیزی نیست. در واجبات ممکن است خود امتثال امر متمم الملاک باشد. در روایت معتبره داریم که إنما امر بالوضوء لیعلم من یطیعه ممن یعصیه وإنّ المؤمن لاینجس. امر به وضوء برای این است که خدا ببیند مطیع کیست عاصی کیست، مؤمن که نجس نمی شود که نیاز به تطهیر از حدث پیدا کند. ملاک در وضوء حالا یا بعض الملاک یا بگوئیم کل الملاک در امتثال امر مولا هست.

پس این وجه اول تمام نیست.

سؤال وجواب: ممکن است منهای امر به وضوء اصلا ملاکی و مصلحتی در وضوء نباشد. ما دلیل نداریم که احکام تابع ملاکات در متعلق آنها باشد مطلقا. بله ظاهر خطابات تحریمیه همین است، اما خطابات وجوبیه در عبادات روشن نیست. آیا واقعا رمی جمره ملاک دارد، یا خدا می خواهد مردم در اثناء حج کاری غیر متعارف بکنند تا مطیع از عاصی جدا بشود؟ مثل فرمانده که دستور می دهد به سربازان که بنشینید، برخیزید، به طرف راست بچرخید، به طرف چپ بچرخید، مصلحت این کار تقویت روحیه فرمانبرداری است. والا ورزش صبحگاهی که این حرفها را ندارد. ما نمی گوئیم همه جا اینطور است که هیچ ملاکی در فعل نیست، بلکه می گوئیم الزاما اینطور نیست که همه جا ملاک در فعل باشد و یا لااقل اینطور نیست که حتما تمام الکلام در فعل باشد، شاید عنوان امتثال امر هم دخیل باشد در ملاک.

سؤال وجواب: ما طبق این اشکال سوم می خواهیم بگوئیم اصلا مدلول التزامی شکل نمی گیرد به لحاظ مرحله ظهور که بگوید ذات وضوء ملاک دارد. نخیر، شاید ذات عنوان امتثال امر ملاک داشته باشد و یا متمم ملاک باشد.

وجه دوم: ما ذکره المحقق النائینی، فرموده اشکالی ندارد که ما تمسک کنیم به اطلاق ماده. خطاب امر به وضوء متعلقش ذات وضوء است. اینکه قید می خورد به وضوء به ماء مباح، این در رتبه لاحقه بر امر است. والا در رتبه سابقه بر امر ذات وضوء لحاظ شده است طبق ظهور امر به وضوء. چون امر انصراف دارد به تعلق به حصه مقدوره. اقتضاء خطاب امر است که متعلقش مقید بشود به اینکه مقدور باشد. امر به وضوء اقتضاء می کند که وضوء مقدور باشد حصه مقدوره باشد، والا ذات متعلق اطلاق دارد فی حد نفسه و در رتبه سابقه بر امر. و ما به اطلاق ماده و متعلق امر تمسک می کنیم می گوئیم پس معلوم می شود ملاک هم در ذات این متعلق هست نه در خصوص حصه اختیاریه آن.

اقول: ما در جای خودش به این مبنا اشکال کردیم و معتقدیم که باید مولا در رتبه سابقه متعلق امر را لحاظ کند. بله ممکن است برهان عقلی به ملاک اینکه امر تعلق نمی گیرد به حصه غیر مقدوره ویا حصه محرمه کشف کند از تقید امر، ولکن منکشف این است که مولا در رتبه سابقه بر امر وضوء مقید را لحاظ کرده است. مگر می شود وضوء مطلق را لحاظ کند و امر به وضوء مطلق تعلق بگیرد و خودبخود بشود وضوء مقید بدون لحاظ مولا. وبعد از اینکه دلیل گفت متعلق امر مقید است اگر بخواهیم بگوئیم ملاک در مطلق است تمسک به دلالت التزامیه خواهد بود بعد از سقوط دلالت مطابقیه از حجیت.

وجه سوم: ما ذکره المحقق الاصفهانی، باز ایشان فرموده ما تمسک به اطلاق ماده می کنیم. با این تقریب که: برهان عقلی وقتی گفت نمی شود امر به وضوء شامل وضوء با ماء مغصوب بشود، این قرینه متصله نیست، قرینه لفظیه نیست که مولا بخواهد بگوید متعلق امر شرعا مقید است. متعلق حکم شرعی ذات وضوء است، ولکن امر عقلا مقید می شود به اینکه وضوء به ماء مغصوب امر ندارد. متعلق امر شرعی مطلق وضوء است.

اگر مقید لفظی بود و دلیل شرعی می آمد می گفت که لابد من الوضوء بالماء المباح ولو مقید منفصل، محقق اصفهانی این وجه سوم را بیان نمی کرد، برخلاف محقق نائینی که وجه دوم را گفت. محقق اصفهانی در خصوص مقید و برهان عقلی این را فرموده است، که مقید عقلی کشف نمی کند از تضیق متعلق امر شرعی.

اقول: این هم مطلب عجیبی است. چون عقل که تحکم نمی کند، عقل هم کاشف است، چه فرق می کند که لفظ کاشف باشد یا عقل؟ منکشف فعل مولاست، منکشف این است که مولا مقید کرد متعلق امرش را به وضوء به ماء مباح. والا مگر می شود شارع متعلق امرش را مطلق لحاظ کند عقل بیاید تحکم کند بر مولا؟

ولذا به نظر ما هیچکدام از این وجوه ثلاثه برای اثبات وجود ملاک در این حصه محرمه تمام نشد.

سؤال وجواب: ما در بحث عجز و یا اکراه بر ترک واجب گفتیم عرفا ملاک هست، عجز مانع از استیفاء ملاک است. مکره ملاک واجب را نمی تواند استیفاء بکند نه اینکه در حق مکره ملاک فعلی نیست. هنوز هم آن را می گوئیم. اما فعلا بحث ما این است که آیا با وضوء با ماء حرام استیفاء ملاک می شود؟ در آن بحث هم عرض کردیم اگر کسی اکراه بشود بر ترک یک واجب، ملاک از او فوت می شود، اما دلیل نداریم که در این حال اکراه اگر او این فعل را انجام داد استیفاء کرده است ملاک را. نخیر، او ملاک در حقش فعلی است یعنی قدرت شرط اتصاف به ملاک نیست، نه اینکه در این حال اضطرار یا اکراه اگر تحمل اضطرار و اکراه بکند و آن فعل را انجام بدهد استیفاء می کند ملاک را.

سؤال وجواب: آقا به ما اشکال می کند که شما نه طبق این وجوه ثلاثه بلکه طبق آن وجهی که ما گفتیم که ظهور عرفی خطابات این است که عناوین ثانویه مثل عجز، اضطرار، اکراه و حرج مانع از احتیاج مکلف به این واجب نیست، مانع از اتصاف به ملاک نیست. ولذا کسی که مرا اکراه می کند به ترک وضوء و می گوید اگر وضوء بگیری تو را زندان می کنم او سبب فوت ملاک بر من شده است. چون ملاک در حق من فعلی است. اما اگر من با وجود این تهدید بیایم وضوء بگیرم بگویم هر چه بادا باد، آیا من ملاک وضوء را استیفاء کرده ام؟ از کجا؟ ملاک در حق من فعلی است یعنی من احتیاج دارم به وضوء، این منافات ندارد که شرط صحت وضوء این باشد که وضوء در غیر حال اکراه باشد. سؤال: خب اطلاق نفی می کند این شرط را؟ جواب: فرض این است که ما این وجه مرحوم نائینی را نپذیرفتیم. یک بیان دیگری بود می گفتیم در واجبات و محرمات عرفیه عناوین ثانویه مثل عجز، اضطرار، اکراه و مانند آن مانع از اتصاف به ملاک نبود. اگر ظالمی نگذارد من کاری که واجب است انجام بدهم او را عقاب می کنند می گویند چرا مانع شدی از انجام واجب توسط این شخص. والا اگر او شرط اتصاف به ملاک را از بین ببرد، بیاید کاری کند که هوای اتاق گرم بشود که دیگر نیاز نداریم به روشن کردن بخاری، کسی نمی تواند او را عقاب کند که چرا مانع شدی از روشن کردن بخاری. اما اگر ظالم بگوید که من نمی گذارم شما این واجب را انجام بدهید، او عقاب می شود که چرا مانع شدی از استیفاء ملاک. اما راه استیفاء ملاک چیست؟ آیا راه استیفاء ملاک این است که اگر من در این حال اکراه هم این فعل را انجام بدهم استیفاء می کنم ملاک را؟ ابدا، همچنین ظهوری ندارد. مثل این می ماند که من در حالی که محدث به حدث اصغر هستم نماز با وضوء در حق من ملاک دارد و من احتیاج دارم به نماز. اما اگر بی وضوء نماز بخوانم که استیفاء ملاک نمی کنم. اینکه ملاک فعلی است غیر از این است که بشود استیفاء ملاک هم کرد. اینجا هم همینطور است. ما می گوئیم بله ملاک فعلی است، اگر اکراه بشود شخص بر ترک یک واجب یا مقام، مقام تقیه خوفیه باشد، مثل اینکه وقوف در روز عرفه واقعی خوف خطر بر نفس است، شرائط شرائطی است که اگر روز نهم ذیحجه یعنی فردای روزی که حکومت سعودی اعلام می کند به عرفات بروم این خوف خطر بر نفس است، آیا این وقوف که حرام است استیفاء می کند ملاک وقوف عرفه را؟ هذا اول الکلام. بله آن حاکم ظالم مانع از استیفاء ملاک ما شد، او عقاب می شود که چرا تو مانع شدی که اینها استیفاء کنند ملاک وقوف به عرفه شرعی را. اما در این حال که من خوف خطر بر نفس دارم این وقوف همراه با خوف خطر استیفاء می کند ملاک را؟ هذا اول الکلام.

ولذا اگر ما قائل بشویم به امتناع اجتماع امر ونهی ما نپذیرفتیم که این وضوء به ماء مغصوب، این نماز در مکان مغصوب، یا این وقوف به عرفه ای که خوف خطر بر نفس دارد این مجزی باشد و سبب استیفاء ملاک باشد.

اطلاق خطاب وقتی شد صل فی مکان مباح، توضأ بماء مباح، این اطلاق اقتضاء می کند که ما امتثال کنیم این امر را و اکتفاء نکنیم به این حصه محرمه.

سؤال وجواب: ارتکاز عقلائی این است که عناوین ثانویه چه در عبادات و چه در غیر عبادات رافع ملاک فعلی نیستند. اگر من عاجز بشوم از رمی جمره، از من مصلحت امتثال امر مولا فوت شده و ضرر کرده ام. اما اگر می رفتم با همان حال خوف خطر برای رمی جمره عقبه ممکن بود استیفاء ملاک هم نمی کردم چون امر نداشتم، ولکن حال که مبتلا هستم به این عنوان ثانویِ رافع تکلیف ناراحت هستم، چون می گویم رمی جمره از من فوت شد. اگر کسی بگوید نه آقا تو هیچ چیز را از دست ندادی، این خلاف مرتکز عرفی است. من ملاک امتثال امر را از دست داده ام. مثل زن حائض. زن حائض نماز بخواند حرام است به نظر ما، ولکن صدق می کند که فاتتها فریضة، چرا؟ برای اینکه مگر می شود عرفا نماز که عبادت خدا است مصلحت نداشته باشد. خب این وجوب ندارد اما مصلحت که داشته واین مصلحت از او فوت شده است. ولذا می گویند نواقص الایمان، اگر اصلا این نماز ملاک ندارد در حق حائض چه نقصی است؟

بعد از این بحث حالا سلّمنا که کسی بگوید ما به دلالت التزامیه و مانند آن اثبات می کنیم ملاک را در این وضوء به آب مغصوب یا نماز در مکان مغصوب.

خب، اگر این را کسی قائل شد، این دلالت التزامیه دلالت می کند بر اینکه تکلیف به وضوء با این وضوء به ماء مغصوب ساقط شد. چرا؟ برای اینکه امر و تکلیف به داعی تحصیل ملاک است. وقتی دلالت التزامیه بود که وضوء به ماء مغصوب ملاک دارد، متفاهم عرفی این است که پس امر با این وضوء به ماء مغصوب ساقط شد. با اینکه متعلق امر شامل این وضوء نمی شد.

اینجا یک مشکلی پدید می آید، وآن این است که این دلالت التزامیه که می گوید الامر بالوضوء بالماء المباح یسقط بالوضوء بماء مغصوب لاشتماله علی الملاک، این تعارض می کند با اطلاق وجوب وضوء به ماء مباح. اطلاق هیئت توضأ می گوید تا متعلق این وجوب که وضوء به ماء مباح است اتیان نشود، وجوب ساقط نمی شود. این اشکال معارضه که خلاصه اش این است که دلالت التزامیه توضأ که قید خورد عقلا که توضأ بماء مباح، چون ما امتناع اجتماع امر و نهی را قائل شدیم حسب فرض، دلالت التزامیه این خطاب می گوید وضوء به ماء مغصوب ملاک دارد حتی در این حال. ولذا امر به وضوء به ماء مباح ساقط می شود با این وضوء به ماء مغصوب. خب این دلالت التزامیه تعارض می کند با اطلاق امر که می گوید تا متعلق مرا نیاوری من ساقط نمی شوم. متعلق تو چیست؟ می گوید متعلق من طبق مقید عقلی وضوء به ماء مباح است. اطلاق هیئت با اطلاق دلالت التزامیه تعارض می کنند. این اشکالی است که مطرح می شود.

محقق عراقی در جواب از این اشکال معارضه فرموده است: توضأ ظهور هیئتش این بود که الاتیان بالوضوء مسقط للوجوب. نگفته بودند که توضأ بماء مباح، گفته بودند توضأ. توضأ اطلاق هیئت مقید است به اینکه این وجوب وضوء هست مادامی که وضوء نگیری، نه مادامی که وضوء به ماء مباح نگیری. در خطاب که نبود توضأ بماء مباح.

ولذا محقق عراقی فرموده است که ظهور خطاب توضأ با آن مقید عقلی که می گفت متعلق این وجوب وضوء به ماء مباح است عوض نمی شود. هنوز هم ظهور هیئت توضأ این است که وإذا توضأت سقط الوجوب. نه و إذا توضأت بماء مباح سقط الوجوب، این را از کجا در آوردید؟ توضأ ظهور هیئتش این است که وإذا توضأت سقط الوجوب. مقید عقلی آمد گفت متعلق وجوب وضوء به ماء مباح است، اما ظهور هیئت را که دستکاری نکرد. ظهور هیئت این است که توضأ یعنی الوجوب باق الی أن تتوضأ، و من هم که وضوء گرفتم ولو با آب مغصوب. اگر هیئت ظهورش در این بود که توضأ بماء مباح، اشکال وارد بود. چون ظاهر توضأ بماء مباح این بود که تا وضوء به ماء مباح نگیرید وجوب باقی است، وضوء به غیر آب مباح کافی نیست. اما هیئت گفت توضأ، ظهورش هم در این بود که اگر وضوء بگیری وجوب ساقط است. من هم که وضوء گرفتم.

این فرمایش محقق عراقی معنایش این است که ما حتی اگر دلالت التزامیه این خطاب توضأ را حجت ندانیم که وضوء با آب مغصوب وافی است به ملاک، با همین بیان محقق عراقی می توانیم بگوئیم که ظاهر توضأ این است که وقتی وضوء گرفتی وجوب ساقط است. چون ایشان دارد می گوید ظهور توضأ در اینکه وجوب ساقط می شود با وضوء سر جای خودش هست، ظهورش عوض نشده است. متعلقش شده است وضوء به ماء مباح، اما وجوب هنوز هم ظهورش این است که مغیی است به عدم وضوء، فإذا توضأت سقط الوضوء. خوب بود ایشان این را به عنوان یکی از ادله اکتفاء به وضوء به ماء مغصوب ذکر می کرد، می گفت ولو وضوء به ماء مغصوب متعلق امر نیست، اما ظاهر هیئت توضأ این است که فإذا توضأت سقط الوجوب، والان وضوء گرفتیم فسقط الوجوب.

اقول: اشکال مهم به محقق عراقی این است که این خلاف ظاهر است. ظاهر امر این است که تا متعلق واقعی او را نیاورید امر باقی است. ظاهر توضأ این است که من که می گویم توضأ مفادش این است که اگر وضو بگیری امر ساقط است چون وضوء متعلق واقعی امر است، وتا متعلق واقعی امر را نیاوری امر ساقط نمی شود. ظاهرش این است. مقید منفصل وقتی گفت که متعلق امر وضوء به ماء مباح است، ظهور هیئت همان ظهور قبلی است، ظهور قبلی این بود که تا متعلق واقعی این امر را نیاوری این امر سر جای خودش هست. منتهی وقتی مقید نداشتیم می گفتیم اطلاق ماده اقتضاء می کند که بگوئیم وضوء به مطلق ماء متعلق امر است، وقتی مقید منفصل آمد گفت وضوء به ماء مباح متعلق امر است، همان ظهور اولی هیئت که می گفت مادامی که متعلق واقعی مرا نیاوری من سر جای خودم هستم و ساقط نمی شوم، ولذا معنا ندارد ما بیائیم بگوئیم اطلاق هیئت عوض نمی شود و می گوید طبیعی وضوء را بیاورید امر ساقط است. کی توضأ این را می گوید؟ تأمل بفرمائید بقیة الکلام انشاءالله فردا.